

آناشیسیم^۱ ریچارد سیلوان^۲ از مجموعه مقالات بلکول^۳ بر فلسفه سیاسی معاصر^۴

ترجمه و تلخیص: رضا اسکندری

عمده فعالیت‌های اساسی و جذاب انجام‌شده درباره آناشیسیم، بیرون از دانشگاه‌ها و حلقه‌های روشنفکری معمول انجام شده‌اند. [در این میان] آکادمیسین‌ها به نگارش تاریخچه‌ها (Ritter, 1969)، پیمایش‌ها (Woodcock, 1962)، و انتقادات (عموما غیر دوستانه) (Miller, 1984) پرداخته‌اند. به‌هر روی، صرف‌نظر از چند استثنا، دانشگاهیان بسیار کم به تولید اندیشه اصیل آناشیسیتی پرداخته‌اند.

به‌منظر می‌رسد [نظام] دانشگاهی، به‌صورتی سنتی به دولت چسبیده است. «اغلب فلاسفه سیاسی در این چند نسل اخیر، گرفتار چیزی هستند که روانکاوان می‌توانند آنرا «تثبیت دولتی» بنامند» (Mitrany, 1975: 98). آنها معتقدند «ایده امحاء کامل دولت تنها در خیال [می‌تواند] به [ذهن] ما خطور کند» (Miller, 1984: 182) و آناشیسیت‌ها [نیز]، مسلماً آن‌را به عنوان یک ایده آرمانی در نظر می‌گیرند. اندیشیدن به علل [بروز] چنین نظریاتی در دانشگاه‌ها، به‌عنوان بخشی از صحنه‌آرایی پر هزینه دولت‌ها، کار ساده‌ای است. [اما] در حالی‌که آناشیسیم به‌طور کلی از جریان اصلی صحنه‌گردانی آکادمیک حذف شده‌است، رفته‌رفته خود را به محور اصلی حوزه‌های جایگزین و به‌ویژه گرایش‌های زیست‌محیطی (Bookchin, 1989) و نیز محافل آکادمیک کمتر تأثیر پذیرفته و با تعلقات سبز بدل ساخته است.

آناشیزیم اساساً یک ایدئولوژی نوین محسوب می‌شود که پس از [ایجاد] دولت مدرن و در مخالفت با آن شکل گرفت. هرچند [تفکرات] پیش‌رس آناشیسیتی و تأثیرگذاری در فلسفه کهن (برای مثال در فلسفه رواقی و تائو) دیده می‌شود، و هرچند نمونه‌های حایز توجهی از جوامع آناشیسیتی ابتدایی وجود دارد؛ اما فعالیت فکری اصلی [در خصوص آناشیسیم] در سال‌های پایانی قرن هجدهم و متأثر از انقلاب کبیر فرانسه آغاز شد. کلمه «آناشیسیت» در اصل، به‌عنوان یک توهین و درمعنای کسی که هرگونه قانون نفی می‌کند و رویای برپایی هرج‌ومرج را در سر دارد به کار رفت. این واژه در این معنا علیه *لویرها* (برابری‌طلبان)^۵ در جنگ داخلی انگلستان، و بعدتر در انقلاب فرانسه توسط اکثر گروه‌های سیاسی برای انتقاد از گروه‌های چپ‌تر از خود در طیف تفکر سیاسی مورد استفاده قرار گرفت (Woodcock, 1962: 111). کاربست این واژه با مفهومی مثبت، نخستین بار در اثر پرودون^۶ با نام *مالکیت چیست؟*^۷ (۱۸۴۰) صورت گرفت؛ جایی که پرودون خود را یک آناشیسیت توصیف می‌کند زیرا باور دارد که نظام سیاسی مبتنی بر اقتدار می‌باید جای خود را به سازمانی اجتماعی و اقتصادی بدهد که بر اساس پیمان‌های قراردادی داوطلبانه شکل گرفته باشد (Woodcock, 1962: 111; Lehning, 1968: 71). از آن پس، امواج مختلفی از برون‌دادهای آناشیسیتی به وجود آمده است که نزدیک‌ترین آنها به سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ میلادی باز می‌گردد.

تعریف

از منظری فلسفی، آناشیسیم، نظریه، اصول و کنش‌هایی مبتنی بر آناشسی است. بر اساس لغت‌نامه‌ها، این واژه به «فقدان قوای قهریه»، «نبود دولت سیاسی» و «نبود فرماندهان و رهبران، سازمان‌ها و سازمان‌های سیاسی صاحب اقتدار» ارجاع دارد. این واژه در حالت سیاسی معمول خود، به جوامع یا اجتماعات، قلمروها و کشورها اطلاق می‌شود. از لحاظ سیاسی، سه جزء ساختاری کلیدی در این تعریف وجود دارد: اقتدار^۸، اجبار^۹ و مفهومی در برگرفته این دو مفهوم، دولت. این مفهوم اخیراً به فراسوی ترکیب‌های سیاسی بسط یافته است تا سایر گونه‌های سازمانی، نظیر کلیسا، قانون و علم را نیز در بر گیرد و سایر حالات فقدان ساختارهای اقتدار و روش‌های اجبار را نیز در بر گیرد. بدین ترتیب، گونه‌های متنوعی چون آناشیسیم معرفت‌شناختی^{۱۱} و آناشیسیم فلسفی^{۱۲} در این چارچوب قابل تعریف‌اند. هرچند تمرکز این مقاله بر آناشیسیم سیاسی است، اما سایر دیگرسانی‌های دورتر [آناشیسیم] نیز نباید مورد غفلت واقع شوند. آنها حایز اهمیت‌اند. آناشیسیم در برابر اقتدار سیاسی، همانند بی‌خدایی^{۱۳} در برابر اقتدار مذهبی و شک‌گرایی^{۱۴} در برابر اقتدار علمی است.

1 Anarchism

2 Richard Sylvan

3 Blackwell

4 A Companion to Contemporary Political Philosophy

5 State Fixation

6 Leveillers

7 Proudhon

8 What is Property?

9 Authority

10 Coercion

11 Epistemological Anarchism

12 Philosophical Anarchism

13 Atheism

14 Scepticism

هرچند شرایط مفروض برای آنارشی، عموماً به‌صورتی پیوسته در نظر گرفته می‌شوند، اما می‌توان آنها را جداگانه مورد بررسی قرار داد تا به آن چیزی رسید که می‌توان آن را «آنارشیسم تقلیل‌یافته»^{۱۵} نامید. یکی از حالات تقلیل‌یافته آنارشیسم که کمتر دیده شده است، آنارشیسمی است که به‌صورت مقتضی مخالف دولت است؛ اما آمادگی پذیرش قوای قهری تحت کنترل دقیق را داراست. حالت تقلیل‌یافته دیگر آنارشیسم دوفاکتو^{۱۶} است که به دلیل نقایصی جدی (اما اصالتاً قابل رفع) در هریک از صور دولت مسلط، با تمامی آنها مخالفت می‌کند. اما این‌گونه آنارشیسم با مفهوم یک دولت آرمانی یا نظمی شگفت برای دولت مخالفت نمی‌کند و براین اساس، نمی‌توان آن را آنارشیسمی اصیل^{۱۷} دانست. اطمینان از این مسئله که آنارشیست‌های تاریخی، آنارشیست‌هایی اصیل هستند یا تنها آنارشیست‌های دوفاکتو، با دشواری‌های همراه است. اما به هر روی، محدودیت‌هایی نیز برای حد مجاز اعمال این تقلیل‌ها وجود دارد: نظریه‌ای مانند آزادی‌خواهی نوزیک^{۱۸} (۱۹۷۴) که در آن حداقلی از دولت مرکزی قهری لازم فرض می‌شود بیرون از مرزهای تقلیل قابل پذیرش قرار دارد.

در مقام تعریف‌سازی‌های خام‌دستانه‌ای که [عموماً] قیودی چون «فقدان»، «عدم» یا «خواست» را در بر می‌گیرند، آنارشی را بهتر می‌توان با مفهومی که آن را رد می‌کند مشخص نمود: آرشی^{۱۹} یا صورت متمرکز قوه قهریه. این صورت‌بندی ساده‌تر از آنارشی به‌عنوان رد آرشی، اصل تأثیرگذار در مباحث آنارشیستی را محدود می‌سازد. بدین ترتیب، بلافاصله مشخص می‌شود بسیاری از آنچه ممکن است در دیدگاهی عوامانه به‌عنوان اصول آنارشیسم در نظر گرفته‌شود، در واقع حایز چنین جایگاهی نیستند.

نخست آن‌که برخی از ترتیبات و سازمان‌های سیاسی، از جمله صور مشخصی از دولت کاملاً با آنارشی قابل انطباق هستند. تنها نکته ضروری آن است که این ترتیبات نباید دربرگیرنده مولفه‌های اقتداری یا قهری باشند. مشخص است که قلمرویی بدون دولت، و به طریق اولی فاقد حکومتی آرشیستی، [نظامی] آنارشیستی محسوب می‌شود؛ اما معکوس برطرف‌دار این گزاره صحیح نیست: یک نظام آنارشیستی می‌تواند در برگیرنده یک [نظام] مدیریت کوچک و نرم و فاقد مولفه‌های اقتدار باشد (مانند آنچه در جوامع متعددی که توسط فاتحان اروپایی قلع‌و‌قمع شدند وجود داشت). همچنین ممکن است آن‌گونه که لغت‌نامه‌ها تصریح می‌کنند، یک آنارشیست با «تمام نظام‌های حکومتی موجود مخالف باشد»، اما معنی [این لغت] در اینجا اهمیت ندارد و به‌صورتی بنیادین به ویژگی‌های نظام دولتی مسلط بستگی دارد. (cf. Clarck, 1984, Pp. 118ff.)

چنین ترتیباتی در بلند مدت، تنها در شرایط محدود و غیرعادی امکان وقوع دارند. بحث آنارشیستی قوی‌تر آن است که هیچ‌گاه و هیچ‌گونه نیاز به تنظیمات اقتداری و قهری وجود ندارد و بنابراین چنین فرم‌هایی را می‌توان به‌صورتی جهانی^{۲۰} مردود دانست. آنارشیسم جهانی با دشواری‌هایی روبه‌روست که مشمول [نگرش‌های دیگر] آنارشیسم با جاه‌طلبی کمتری که به آنها نیز خواهیم پرداخت، نمی‌شود (مانند چگونگی اصلاح جوامع منحل یا شیطانی).

تلاش‌هایی صورت گرفته است تا تمامی [صور] آنارشیسم [به‌صورتی] جهانی نشان داده شوند؛ این امر از خلال نظریه مرتبط‌کننده‌ای^{۲۱} صورت می‌گیرد که برای موفقیت در پیاده‌سازی آنارشیسم در هرکجا، می‌باید آنارشیسم در همه‌جا پیاده‌سازی شود (احتمالاً به این دلیل که در غیر این صورت، [آن قلمرو] توسط دولت‌های ظالم یا حریص از میان برداشته خواهد شد). هرچند این نظریه مرتبط‌کننده و محبوب میان متقدین [آنارشیسم]، نامحتمل است.

همان‌گونه که حکم عدم انطباق آنارشیسم یا حکومت، حتی حکومتی خوب-سازمان‌یافته، غلط است، این فرض نیست اشتباه است که آنارشیسم با سازمان‌ها، قانون‌گذاری، باقوانین مثبت و غیر قهری، و با نظم نامنطبق است. بنابراین این فرض نیز اشتباه خواهد بود که آنارشیسم بر سازمان زدایی^{۲۲}، بی‌نظمی، سردرگمی، بی‌قانونی و هرج‌ومرج^{۲۳} دلالت دارد. تمامی این ارتباطات [مفهومی] منفی با ایجاد انحراف در معانی عوامانه از آنارشیسم ملازم دارند. این شرایط در خصوص پیش‌فرض‌هایی که آنارشیسم را الزاماً همراه با خشونت، شبه‌نظامی‌گری و تروریسم می‌داند نیز صادق است. تصویر عوامانه از یک آنارشیست که با آثار نویسندگانی چون کنراد^{۲۴} تقویت شده‌است، شخصیتی هیجانی و داستانی است که بمبی در جیب خود دارد و نه شخصیتی مانند تولستوی یا تورو^{۲۵}. این‌ها هم پیش‌فرض‌ها با تصاویری هستند که کمترین ارتباط را چه با معانی و نظریه عمومی آنارشیسم و چه با کنش‌های آن دارند و عموماً توسط آن‌دسته از مخالفان کم‌لطفی رواج یافته‌اند که از نظام سیاسی موجود رضایت دارند یا از جایگزین‌های موجود بی‌اطلاعند. اغلب چیزهایی که در میان عوام و یا در مطبوعات به آنارشیسم نسبت داده می‌شود، اضافاتی اختیاری است که نه الزاماً و نه حتی معمولاً در آن وجود ندارند. این امر، نه‌تنها در خصوص شخصیت‌پردازی‌های منفی، که حتی در خصوص ویژگی‌های مثبتی که به آن نسبت می‌دهند نیز صادق است. در این خصوص می‌توان به مواردی چون به تلاش برای اتصال آنارشیسم به فردگرایی، [فعالیت‌های] داوطلبی^{۲۶}، خودجوشی^{۲۷} یا سوسیالیسم یاد کرد.

در مورد آنارشیسم نیز، همانند سایر واژگان دارای بار ارزشی، تلاشی پیوسته برای پیچیدگی یا تغییر در معانی صورت گرفته است؛ بخشی از وندالیسم واژه‌شناختی گسترده در امور ذهنی بشر. به‌جای راضی کردن خودمان با قربانی‌کردن واژه تخریب‌شده آنارشیسم، بهتر است این واژه را

15 Diluted Anarchism

16 De Facto Anarchism

17 Principled

18 Nozick

19 Archy

20 Universal

21 Connecting Theory

22 Disorganization

23 Chaos

24 Conrad

25 Henry David Thoreau

26 Voluntarism

27 Spontaneity

با معنای آغازین آن نجات دهیم و و اضافات کلامی را تحت نام *آنارشسیسم* تحریف شده کنار بگذاریم. بیشتر آنارشسیست‌های داستانی که توسط نویسندگان مدافع وضع موجود به تصویر کشیده‌اند، تحریف شده هستند و بنابراین نمی‌توانند آنارشسیست‌های واقعی را نمایندگی کنند. آنارشسیست‌های بسیاری وجود دارند که تروریست نیستند و تعداد کمی که تروریستند؛ بسیاری از آنها در در دست‌کن‌های خطرناکی نیستند که با خشونت در مقابل نظم تثبیت شده اما رو به افول محلی ایستاده باشند؛ تعداد بسیار و روبه‌شدی از آنارشسیست‌ها، [امروزه] درگیر جنبش‌های صلح‌طلبانه و طرفداران محیط‌زیست هستند.

هرچند سازمان و حکومت کاملاً با آنارشسیسم قابل انطباق هستند، اما بارزترین نهاد [جامعه] مدرن، دولت، این‌گونه نیست. دولت نمونه‌ای الگویی از آرشی است. اشکال کهن قدرت نظیر امپراطوری‌ها و پادشاهی‌ها نیز، نه تنها به دلیل شخصیت مبتنی بر اقتدار و استفاده گسترده‌اش از قوه قهریه و خشونت، که هم چنین به دلیل سازمان متمرکز خود با آنارشسیسم سازگاری ندارند. اما این اشتباه است که آنارشسیسم را از لحاظ لغوی به عنوان «دشمنی با دولت» تعریف کنیم (Miller, 1984:5). همچنین، این ویژگی را نمی‌توان از مشخصه‌های [ذاتی] آنارشسیسم دانست؛ بلکه بیشتر مشروط و ناشی از برخورد میان ویژگی‌های معرف آنارشسیسم با ویژگی‌های تئوریک غالب در مفهوم دولت است. در مفهومی استاندارد (هرچند بیش از اندازه قدرتمند)، دولت عبارتست از:

پیکره‌ای منفک^{۲۸} و مسلط^{۲۹}... این [پیکره] مدعی اقتدار کامل در تعیین حقوق اتباع خود است... ثانیاً آن‌که دولت پیکره‌ای قهری^{۳۰} است بدان معنی که هرکس، در هر جامعه‌ای که متولد می‌شود مجبور است تا محدودیت‌های دولتی را که بر آن جامعه حکم می‌راند [به رسمیت] بشناسد. ثالثاً دولت پیکره‌ای *انحصارطلب*^{۳۱} است: مدعی به انحصار در آوردن قدرت در محدوده قلمرویی خود است و به هیچ رقیبی اجازه حیات در کنار خود را نمی‌دهد. (Miller, 1984:5)

دولت معمولاً مدهی انحصار در حوزه‌های دیگری نیز هست، برای مثال در [تعیین و چاپ] پول ملی. وجود چنین دولتی به صورت یک سازمان تمرکز یافته مقتدر با قوای قهری گسترده، عملاً گریزناپذیر است. بر همین اساس است که آنارشسیسم در جهت انحلال آن‌چه عموماً عامل اصلی مشکلات دانسته می‌شود در نظر گرفته شده است: دولت. هدف آنارشسیسم، پایان دادن به هر سازمانی است که به عنوان دولتی این چنین شناخته می‌شود.

پالایش^{۳۲}

استفاده‌های نخستین از *آنارشسیسم* در زبان انگلیسی با تاکید بر وجهه تخریب‌گر و عربده‌جوی^{۳۳} این مفهوم صورت گرفت که به صورت یک ناهنجاری در برابر نظم دولتی بی‌نقص قلمداد می‌شد: این چیزی بود که (با وفاداری به مفهوم اصیل یونانی‌اش) از *آنارش* و *آنارشسیسم* ارائه شد (به ارجاعات فرهنگ لغات آکسفورد به قرون شانزدهم و هفدهم رجوع کنید). بر این اساس، [مفهوم] مورد استفاده اولیه، که [بعضاً تا امروز] برجای مانده است، با معنای پالایش شده‌ای که در اینجا ارائه می‌شود متعارض است.

در یک رویکرد فنی، می‌توان این مشکل را به سادگی و با جعل واژه‌ای نو که گویای این مفهوم پالایش شده باشد برطرف نمود (واژه‌هایی نظیر *آناکیری*^{۳۴} و *آناکراسی*^{۳۵} نمونه‌هایی از این دست هستند). اما به هر حال، در اینجا ما به پالایش واژه غالب ادامه می‌دهیم و از خلال تصحیحات ریشه‌شناختی^{۳۶} استفاده‌های ناصحیح نخستین، بی پالایش بیشتر [این واژه] دست می‌بازیم. اما تصحیحات [صورت‌گرفته] برای پالایش، تنها ریشه‌شناختی نیستند. آنچه مورد نیاز ماست، نه تعریفی دیگر از بی‌نظمی، که بیشتر واژه‌ای است که دوگانگی^{۳۷} نادرست موجود میان دولت از یکسو و بی‌نظمی سیاسی از سوی دیگر را بگسلد. این دوگانگی به اشتباه چنین پیشنهاد می‌کند که هیچ جایگزین دیگری [برای دولت] وجود ندارد (مثلاً هرگونه نظم بدون دولت) و بدون دولت، هیچ تئوری سیاسی نیز وجود نخواهد داشت و تنها سردرگمی غیرقابل تئوریزه کردن^{۳۸} [برجای خواهد ماند].

از منظر ریشه‌شناختی، *آنارشسیسم* از [ریشه] یونانی کهن *ana-archos* مشتق شده است که به معنی «فاقد رهبر یا رییس» یا «بدون یک اقتدار عالی^{۳۹}» است. البته ریشه‌ای که واژه از آن نشأت می‌گیرد، هرچند بسیار تعیین‌کننده است، اما نمی‌تواند استفاده امروزی آن را جبراً تعیین کند. (مضافاً آن‌که آنارشسیسم نظریه تمایز یافته‌ای در سیاست باستان نبوده است و در طبقه‌بندی‌های مرسوم، جدیدترین آنها و نوآوری ایدئولوژی‌های سیاسی محسوب می‌شود). به هر حال، شناخت معنای ریشه‌شناختی این واژه مفید فایده است زیرا می‌تواند روشن‌گر باشد. به نظر می‌رسد آن چیزی که آنارشسیسم [در ریشه لغوی خود] به دنبال حذف آن است، ترتیبات ساختمند سیاسی است که در راس آن المانی با هرنوع اقتدار (یک شاه،

²⁸ Distinct

²⁹ Sovereign

³⁰ Compulsory

³¹ Monopolistic

³² A Refinement

³³ Drunk-and-Disorderly

³⁴ Anakyrie

³⁵ Anacracy

³⁶ Etymological

³⁷ Dichotomy

³⁸ Untheorizable Confusion

³⁹ Top Authority

شاهزاده، حاکم، رهبر، رییس جمهور یا نخست‌وزیر) قرار دارد و می‌خواهد این اقتدار را از فرد به گروه (یک حزب، جرگه^{۴۰}، نخبگان حاکم و نظایر آن) منتقل کند.

تحلیل‌ها نشان داده‌اند که دو هسته^{۴۱} متعامل در این خصوص وجود دارد: (۱) یک راس یا مرکز؛ و (۲) مراقبت یا سلطه‌ای که از این راس یا مرکز جاری می‌شود و به‌وسیله آن (اقتدار یا قوه قهریه)، آنچه ناروا قلمداد می‌شود مورد قضاوت قرار می‌گیرد. یک رهبر^{۴۲}، هم در راس سلسله مراتب قدرت قرار می‌گیرد و هم مراقبتی اقتدارگرایانه را از آن جایگاه اعمال می‌کند. در این پالایش دوقطبی و مداری، آنارشیسم بر ساختار یا نهادی دلالت دارد که فاقد مفاهیم ناروای بالا به پایین و تمرکز یافته باشد. به نوبت، نگاهی به هر یک از این هسته‌ها خواهیم انداخت و از هسته مستقل‌تر می‌آغازیم: راس.

از دیدگاهی مکان‌شناختی^{۴۳}، [یک شکل] بدون راس [نهایتاً] به فقدان مرکز می‌انجامد؛ زیرا از به‌واسطه تغییر شکل^{۴۴} مکان‌شناختی (خمش^{۴۵})، آنچه که در راس است به مرکز تغییر شکل می‌دهد و بالعکس. بر این اساس، با نفی روابط بالا-پایین، آنارشیسم ترتیبات ساختارمند با مدیریت مرکزی نظیر دولت‌های مرکزی مسلط را نیز رد می‌کند. بنابراین آنارشیسم متضمن تمرکززدایی^{۴۶} است اما در معنای دقیق آن. حذف مرکز الزاماً حذف تمام ساختار را در پی نخواهد داشت. دامنه‌ای غنی از ساختارها، نظیر ترتیبات ساختاری بدون مرکز یا با مراکز متعدد (ساختارهای فدرال یا نظایر آن) همچنان امکان‌پذیر خواهد بود.

ترکیب‌های اصلی اضافه‌شده [به آنارشیسم] به‌صورت قابل توجهی در منطق انعکاس یافته است و می‌تواند به‌عنوان راهنمایی ساختاری مورد استفاده قرار گیرد. این [انعکاس] علاوه بر سودمندی [در مباحث] تخصصی، موجبات همگرایی ترجیحات منطقی و سیاسی را نیز فراهم می‌آورد. جریان اصلی^{۴۷} (و نامربوط) منطق دارای ساختاری جبری^{۴۸} با مولفه‌های مرکزی است. منطق بولی^{۴۹} نمونه‌ای از منطق کلاسیک است. در مقابل، منطق‌های نسبی^{۵۰}، که امروزه انگاره منطق کلاسیک را به چالش کشیده‌اند، این‌گونه نیستند: جبر متناظر آنان نیازمند مولفه‌ای در راس خود نیست (Dunn, 1986). تکرر مراکز محلی و گره‌های منطقه‌ای، ملازم هیچ تناقضی نبوده است.

مقایسه‌های تخصصی، امروزه به مراتب بیش از منطق صرف گسترش یافته است. سازمان ذهنی بدون مولفه‌های مرکزی می‌تواند هم در طبیعت (مانند سازمان دماغی حشرات و ساختار عقل مهره‌داران) و هم در بسیاری از برنامه‌های هوش مصنوعی در آینده به وفور یافت شود. منطق و علوم کامپیوتری به‌صورت گسترده‌ای مویذ چیزی است که خاج از حوزه نظریه سیاسی بسیار مقبول افتاده است: [ساختار] بدون راس امکان‌پذیر است. بنابراین هم زمینه و هم نیازی برای خبرگی فن‌آورانه آنارشیسم نوین در قرن بیست و یکم وجود دارد.

به هر روی، آنارشیسم چیزی بیش از ساختارسازی افقی یا [تشکیل] ساختار سیاسی بدون راس یا مرکز است. این [چیز] بیشتر و این باقی‌مانده نفی آرشی، ملازم با عملکرد راس فعال، مراقبتی که اعمال می‌کند و قدرتی است که به‌کار می‌برد. آنارشیست‌ها متفقاً بر این نکته تأکید دارند که این [سازوکار] نباید به شیوه‌ای غیرقابل قبول عمل کند؛ اما در این خصوص که چه چیزی غیرقابل قبول است، گونه‌های مختلف آنارشیسم شاخصه‌های مختلفی را ارائه می‌کنند. این [شاخص]ها عمدتاً عبارتند از: قدرت، قهر، اقتدارگرایی (و سیستم‌هایی که متضمن یک یا تمام این موارد است مانند تمامیت‌طلبی). مجادله‌آمیزتر، آن‌که ممکن است کسانی هر شیوه غیرداوطلبانه و غیر فردی نظیر روش‌های سوسیالیستی و کمونیستی را نیز در شمول این مساله قرار دهند. همان‌گونه که در واژه‌نامه‌ها ذکر شده است، در دیدگاه آنارشیسم تقلیل‌نیافته، تنها مولفه‌های قهری و اقتدارگرایانه غیرقابل قبول ارزیابی می‌شوند. تنها آن‌دسته از شیوه‌های کلی و منطقه‌ای از منظر آنارشیستی قابل پذیرش است که مطلقاً فردگرایانه باشد.

این دو شاخص به‌واسطه پاسخ آنارشیست‌ها به این سوال آشکار به یکدیگر مرتبط می‌شوند: بدون رهبری، راس یا مرکز، مناسبات سیاسی چگونه ساختار بندی می‌شود؟ یک پاسخ استاندارد آنارشیستی به این سوال چنین خواهد بود: سازمان الزاماً باید وجود داشته باشد؛ اما این سازمان باید به شیوه‌ای قابل قبول تشکیل شود. این به معنی سازمانی غیر جبری و غیر اقتداری است. چنین سازمانی به نوبه خودف عموماً (و نه الزاماً) متضمن سازمانی داوطلبانه و مشارکتی است.

تشریح^{۵۱}

نظریات آنارشیستی مختلفی وجود دارد. زیرا یک نظریه آنارشیستی می‌تواند هر نظریه‌ای باشد که به ساختارهای افقی توجه دارد و به تبع آن، به اصل نفی اقتدار و جبر سیاسی می‌انجامد. هر چند نظریات مقبول آنارشیستی عموماً به تحدید دامنه آنارشیسم پرداخته‌اند به‌گونه‌ای که تنها به یک فرم مشخص تقلیل یابد، اما آنارشیسم تکثرگرا^{۵۲} چنین نیست. آنارشیسم تکثرگرا؛ نه تنها تکرر را می‌پذیرد، بلکه از آن بهره اجتماعی نیز می‌برد. به هر روی، تمامی این شقوق آنارشیسم هم سطح نیستند. بعضی از آنها (مانند گونه‌های تروریستی، خشونت‌آمیز یا هرچومرج طلب محصول خیال روزنامه‌نگاران)، به همان اندازه دولت‌ها کثیف تاریخ معاصر که آنارشیسم در مقام مخالفت با آنهاست نامطبوع قلمداد می‌شوند. تا زمانی که [شقوق] آنارشیسم استاندارد در سازوکارهای آنارشیستی مطلوب‌تر و حتی در حاشیه‌های آرمان‌شهری آن قرار دارد، این فرم‌ها به هیچ عنوان حالت‌های

40 Clique

41 Foci

42 Chief

43 Topological

44 Transformation

45 Bending

46 Decentralization

47 Mainstream

48 Algebraic

49 Boolean

50 Relevant Logics

51 Elaboration

52 Pluralistic Anarchism

رضایت‌بخش و حتی امیدوارکننده [آنارشسیسم] را از میان نخواهند برد. آنچه روشن است، دامنه [شقوق] مطلوب‌تر آنارشسیسم، در بسیاری از حوزه‌های اساسی، برای تشریح‌های گسترده‌تر در حالاتی جدیدتر (و سبتر) گشوده است.

تنوع آنارشی بسیار گسترده است و متقابلاً، انگیزه‌ها و توجیهات آن نیز. این انگیزه‌ها دامنه‌ای از مباحث کاملاً تئوری (بمناظر گریز از فشار شک‌گرایی سیاسی⁵³) تا عملی (تغییر در زیست‌جهان محلی)؛ از سابق‌های فردی و بعضاً خودخواهانه (پس‌گرفتن قدرت از یک فرد یا درآوردن آن از اختیار یک نفر) تا دیگر-خواهانه (سرنگونی دولتی که با مردمش ستم می‌کند) یا زیست‌محیطی (سرنگونی یک دولت خرابکار). انگیزه‌های مشترک عموماً به ویژگی‌های مشترک آنارشسیسم بازمی‌گردند: نفی و مبارزه با سرکوبگری و سلطه، که بعضاً از دولت تا تمامی صور و نهادهای آن، و حتی روابط خالص قدرت را در بر می‌گیرد. گاهی به درستی و با در نظر گرفتن آنارشسیسمی ملایم‌تر - ادعا می‌شود که آنارشسیسم به‌طور کلی به روابط خالص قدرت می‌پردازد و قدرت قهری و اقتداری دولت تنها صورتی الگویی از چنین روابط سلطه‌ای هستند. انگیزه‌های لیبرال-دموکراتیک دیگری نیز هستند که بر تنوع این موضوع بیش از پیش می‌افزایند: تلاش برای حذف محدودیت‌ها و گسترش دامنه آزادی‌ها؛ یا آزوی برابری‌های گسترده‌تر که طبیعتاً نابرابری‌های ناشی از قدرت را می‌کاهد. چنین انگیزه‌هایی نیز بی‌جهت راه خود را به مشخصه‌های متنوع آنارشسیسم گشوده‌اند.

بسیاری از آنارشسیست‌ها به‌دنبال مقابله با تمامی صور اقتدار و اجبار عریان هستند. بی‌تردید «در پشت هر حمله آنارشسیستی به دولت و سایر نهادهای قهری، عموماً نقدی بنیادی به خود مفهوم اقتدار نهفته است (Miller, 1984: 15)». یکی از انگیزه‌های مهم، اما نه الزاماً ثابت، در آنارشسیسم، از ضدیت پهن‌دامنه‌ای با اقتدار ریشه می‌گیرد: ایده‌ای که بر اساس آن هیچ شخص یا سازمانی حق اعمال اقتدار (در مفهوم سیاسی آن) بر دیگری را ندارد. مشخصاً بر اساس این نظر، هیچ اقتداری مشروع نیست: هیچ فرد، دولت یا جز آن، حق اجبار کردن به دیگران را ندارد. چنین مخالفت عامی در قبال اصل اقتدار را ولف (1970) آنارشسیسم فلسفی نامید، اصطلاحی که در چالش‌های متفاوت فایرماند (1975) در تئوری [پردازش] فلسفی و کنش به همین نام، توفیقی نیافت. اینجا طبقه‌بندی بیشتر کارگشا خواهد بود. آنارشسیسم اصیل در بستری قانون‌مند و به‌طور خاص اخلاقی، اقتدار یا جبر قابل اعتراض را به چالش می‌کشد. بستری‌هایی که ارزش توجه بیشتر را دارند.

روابط اقتداری مختلفی وجود دارند که تمامی آنها قابل اعتراض نیستند. برای مثال می‌توان رابطه یک دانشجو را با اقتدار موجود در یک شاخه علمی در نظر گرفت که می‌تواند با قضاوت تخصصی مبتنی بر یافته‌های جدید حمایت شود. چنین اقتداری را می‌توان اقتدار «شفاف»⁵⁴ یا باز⁵⁵ نامید؛ زیرا در آن، هر کس با صرف وقت و داشتن سطحی از مهارت می‌تواند در مقابل آن بایستد و صحت ادعاهای مطرح شده را بیازماید. نقطه مقابل، اقتدار «غیرشفاف»⁵⁶ یا بسته⁵⁷ قرار دارد که تنها به مقام و منزلت وابسته است؛ چنین اقتداری به دلیل شخصیت متحجرانه خود، تا حدودی قابل اعتراض هستند. طبقه اقتدارهای «ذاتاً غیرشفاف»⁵⁸ نیز شباهت بسیاری با این دسته دارند و بر حکم یا روندی جدلی تأکید می‌کند («کارها این‌طور باید انجام شوند» یا «امور همیشه به همین منوال بوده است») بدون آن‌که قصد یا [حتی] امکانی برای نفوذ به پشت متن آن قانون وجود داشته باشد. [این نوع] اقتدار قوانین مکتوب، به‌شدت در بوروکراسی‌ها قابل مشاهده است و چنین رفتاری عموماً در میان مقامات رده‌پایین تشویق می‌شود. در اقتدارهای «غیرشفاف غیرمستقیم»⁵⁹ فرایندهای توجیهی یک قدم عقب‌تر از قوانین متوقف می‌شود: قوانینی وجود دارند که بنابر مقتضیاتی (غیرقابل دانستن یا به آزمایش گذاشته‌شدن) توسط مرجع اقتداری که خود ذاتاً غیرشفاف است به‌وجود آمده‌اند.

برخی از روابط اقتداری به دلیل روشی که پشتیبانی می‌شوند محل اعتراض‌اند. هیچ اعتراضی به یک اقتدار مبتنی بر قدرت مصادیق وارد نیست [مادامی] که مصادیق پشتیبانی‌کننده از آن در جای خود قابل پذیرش باشند. چنین روابطی به‌طریق قهری، خشونت‌بار یا تهدیدآمیز، و به‌طور خلاصه با اقتدار چماق پشتیبانی نمی‌شود. برای مثال، صلح‌طلبان⁶⁰، با خشونت مخالف‌اند و چنین روابطی را بر بستری از اخلاقیات محکوم می‌کنند در حالی که ممکن است مخالفت مشابهی را با روش‌های فاقد خشونت و مبتنی بر [سیاست] هویج دست‌یابی به اهداف، از خود نشان ندهند. هم‌پوشانی این ابعاد با یکدیگر در تصویر ۱ نشان داده شده‌است.

قابل مشاهده خواهد بود که اعتراض به روابط نامطلوب اقتدار - نمونه‌های مشخص آن‌را می‌توان در اقتدارگرایی یافت - به شیوه‌های مشخصاً متفاوتی صورت می‌گیرد. برای روابط اقتداری ابهام‌آمیزتر، اعتراضاتی از جنس «روشن‌گری»⁶¹ وجود دارد: دلایل پشت آن‌چه اقتدار می‌خواهد، پیشنهاد می‌کند یا تأکید می‌کند وجود ندارد. مشابه آن‌چه در خصوص دین و سیاست اقتدارگرایی می‌توان دید که روشن‌گری نخستین‌بار در مقابله با آن شکل گرفت. در مقابل روابط خشونت‌آمیزتر اقتدار، اعتراضاتی از سوی صلح‌طلبان نافی خشونت ارائه شده است. ممکن است روش‌هایی «لیبرال» هم برای هر دو حالت [پیش‌گفته] وجود داشته باشد: حزب عامل اقتدار به نحوی از انحاء نفی می‌شود و بنابر دلایلی غیرقابل پذیرش، آزادی به‌صورت خودمختاری⁶² تعریف می‌شود. بدین‌ترتیب، طبیعی است که جنبش‌های لیبرالی سرنگونی روابط اقتداری و سلطه را هدف می‌گیرد: اربابان در مقابل برده‌ها، انسان‌ها بر حیوانات، مردان بر زنان، بزرگسالان بر کودکان و نظایر آن. اقتدار دولت بر اتباع آن نیز به موازات این نمونه‌هاست. بنابراین، جنبش‌های جامع لیبرالی مدنی می‌باید با جریان‌ات آنارشسیستی ادغام شود.

پشتیبانی	روش	هویج	چماق
شفاف	روشن	احتمالاً مطلوب	مخالفت صلح‌طلبان

53 Political Skepticisms

54 Transparent

55 Open

56 Opaque

57 Close

58 Substantially Opaque

59 Indirectly Opaque

60 Pacifists

61 Enlightenment

62 Autonomy

غیر شفاف	مخالفت روشن‌گری	مخالفت لیبرالی
----------	-----------------	----------------

اعتراضاتی در مقابل گونه‌های غیرشفاف اقتدار وجود دارد که کاملا از فارغ از روش‌های پشتیبانی‌کننده آنها هستند. اول آن‌که ارزش بنیادی آن فاقد توجیهات اخلاقی است. دوم آن‌که [چنین سیستمی] با سایر خواسته‌های قطعی، نظیر خودمختاری، مغایر است. از آنجا که دولت به‌صورت یک اقتدار بسته عمل می‌کند، این فرصت ایجاد می‌شود که بحث، به سادگی از خودمختاری به آناشسیسم تبدیل شود. دامنه نسبتاً همگنی از اعتراضات به جبر و روش‌های قهری، که تفاوت‌های بسیاری با هم دارند، وجود دارد. این روش‌ها عموماً از لحاظ اخلاقی، اگر نه مشخصاً غیرمجاز، دست‌کم نامطلوب است.

مجادلات له و علیه دولت

مباحثه اصلی آناشسیستی [موجود] در پشت مباحث نظری آناشسیسم اصیل را می‌توان در نقد همراه با جزئیات دولت و از طریق آن سازمان‌های دولت-سان است. منتقدان آناشسیست [مفهوم] دولت تاکید می‌کنند: دولت و سازمان‌های دولت-سان فاقد توجیهی قابل پذیرش هستند. چنین نهادهایی برای اهداف سازمانی مورد نیاز نیستند. چنین سازمان‌هایی ناسازگارترین نتایج را به‌بار می‌آورند و زنجیره‌ای از دشواری‌ها و زشتی‌های اجتماعی و زیست‌محیطی را به همراه دارد. به‌طور خلاصه، آنها شیاطینی غیرضروری و توجیه‌ناپذیرند. اما انتقاد آناشسیست‌های از دولت به اینجا ختم نمی‌شود و عموماً موارد دیگری را نیز شامل می‌شود: دولت‌ها ابزاری برای انتقال قدرت و ثروت به اقلیت‌هایی مشخص و دارای ارتباط با قدرت دولتی هستند؛ و جوامع الزاماً تحت سلطه دولت‌ها نیستند، [بلکه] دولت‌ها به سادگی جابه‌جا می‌شوند و حتی از میان می‌روند. یکی از نتایج فرعی [این بحث] آن است که محدودیت‌های سیاسی ساقط می‌شوند. از آنجا که محدودیت‌های سیاسی، محدودیت‌هایی در ارتباط با دولت هستند، با اضمحلال حالت موجود دولت، این محدودیت‌ها نیز توجیه خود را از دست داده و از میان می‌روند.

دولت نامطلوب است، و حتی شیاطینی است به تمام معنا

آناشسیست‌ها بر این باورند که دولت موجد بی‌عدالتی، سلطه و استثمار است. دولت‌ها ابزاری برای حفاظت از ثروت، مکتب و قدرت هستند؛ به توزیع دوباره [منابع] به نفع طبقات بالا می‌پردازند و عموماً ثروت و قدرت را تجمیع می‌کنند. برون‌داد تاریخی دولت بی‌شک سلطه بر بخش‌های مشخصی از جامعه و استثمار آنان توسط بخش‌های دیگر بوده است و برخی آن‌را تنها هدف دولت می‌دانند: سلطه و استثمار. دولت‌ها عموماً فاسدند. مطالعات متعدد در بسیاری از دولت‌ها (برای مثال استرالیا) نشان‌دهنده فساد گسترده در آنها بوده است و در نظری اجمالی، چنین فساد را در سایر دولت‌ها نیز می‌توان مشاهده نمود. دولت‌ها بسیار پرهزینه‌اند و بخش بزرگی از منابع، و به تبع آن زیست‌بوم محلی را مصروف خود می‌سازد. در نواحی فقیرتر، این [هزینه‌ها] نه تنها باری سنگین [بر اقتصاد]، که از دلایل اصلی شوربختی مردم است. یکی از دلایل [وجود] این عطش سیراب‌ناشدنی، فراوانی کارمندان دولتی با تولید پایین و دستمزدهای بالاست. دلیل دیگر آن است که عملیات دولتی، عموماً به دور از [تفکر] ناب و بهره‌وری، و متضمن دوبارمکاری‌های بسیاری است. تحت لوای هر یک از گونه‌های آناشسیستی، این بار سنگین که عموماً بر دوش طبقات فرمانبردار جامعه قرار دارد از میان خواهد رفت و هزینه سازمان‌دهی به‌صورت محسوسی کاهش خواهد یافت. دولت‌ها قدرت بسیاری در اختیار دارند و همواره بر قدرتش افزوده می‌شود، با دست‌کم می‌کوشند تا از طریق مرکزگرایی بیشتر، کنترل‌های شدیدتر و مجوزهای تازه، بر قدرت خود بیافزایند. پاسخ روشنی که به این قدرت فزاینده داده شده تفکیک قواست که از طریق شکافت، تقسیم و تحدید قدرت به‌وجود آمده است. جدایی نوین کلیسا از دولت، و نیز قوای مجریه، مقننه و قضاییه از یک‌دیگر، فرایند گسترده تفکیک را ترسیم می‌کند. تجزیه عملکردی و شکست قدرت به کارکردهایی خاص، این تفکیک را فراتر برد و آن را با محدودیت‌هایی شدیدتر در قدرت دپارتمان‌های حاصله پیش‌برد. این [فراگرد] می‌تواند با آناشسیسم اولیه ادغام شود که می‌کوشید قدرت را از طریق محدودساختن نهادها، تمرکز زدایی و [ایجاد] فدراسیون‌ها محدود کند. دولت‌ها، تمحیلی شدید به زندگی روزمره انسان‌ها هستند. آنها ناخوانده و پرمدها هستند. [این امر] هیچ‌کجا به قدرت تشریح پرودون از حکومت دولتی بیان نشده است:

تحت یک حکومت بودن، چیزی نیست مگر ذکر شدن، ثبت شدن، مالیات‌دادن، مهر خوردن، اندازمگیری شدن، شمرده شدن، ارزیابی شدن، مجوز گرفتن، تایید شدن، نصیحت شنیدن، منع شدن، تغییر یافتن، اصلاح شدن و تنبیه شدن در هر کنش و هر فعالیت. تعلیم‌یافتن، غارت شدن، استثمار شدن، تحت انحصار درآمدن، شکنجه شدن، فشرده شدن، فریب‌خوردن و مال‌باختن، به بهانه انتفاع عمومی و منفعت جمع. آنگاه، با کوچک‌ترین مقاومت و نخستین واژگان اعتراض، سرکوب شدن، جرمه شدن، تحقیر شدن، آزار دیدن، تعقیب شدن، مورد سوء استفاده قرار گرفتن، به چارمیخ کشیده شدن، خلع سلاح شدن، شوکه شدن، به زندان افتادن، محاکمه شدن، محکوم شدن، تیرباران شدن، تبعید شدن، اعدام شدن، فروخته شدن، خیانت دیدن؛ و فراتر از همه، به سخره گرفته شدن، بی‌حرمت شدن و بی‌آبرو شدن. این حکومت است؛ این عدالت است؛ این اخلاق است.

به‌همین سبب، نیازی همیشگی به محدود کردن غده سرطانی دولت وجود دارد؛ برای حذف بخش‌هایی از آن از طریق مقررات‌زدایی، برای فروش شرکت‌های دولتی و نظایر آن. از منظری آناشسیستی، دو ایراد مهم بر این رویکرد وارد است. نخست آن‌که این فعالیت‌ها هیچ‌گاه به قدر کفایت پیش نمی‌روند تا فعالیت‌های دولتی را به صفر برسانند؛ آنها مشخصاً نقش حمایتی [دولت] در کسب‌وکارهای بزرگتر را تایید می‌کنند. دوم آن‌که آنها در مسیری اشتباه پیش می‌روند؛ آنها معمولاً به حذف شبکه تامین اجتماعی می‌پردازند به‌جای آن‌که شبکه حمایت از تولید (مانند منابع محدود، قوانین تحدید کننده حق اعتصاب و نظایر آن) را هدف گیرند.

دولت‌ها با تمامی آنچه به‌نام نفع عمومی انجام می‌دهند، اغلب اخبار تلخی برای حفاظت از محیط زیست، بهداشت و عدالت اجتماعی دارند. فراتر از آن، آنها می‌توانند خطراتی جدی را برای توده‌های تابعه خود ایجاد نمایند: نه‌تنها از طرق نظامی و فعالیت‌هایی نظیر آن، که به‌صورتی خطرناک‌تر و به‌واسطه حمایت و توسعه صنایع خطرناک نظیر فن‌آوری‌های هسته‌ای و صنایع بزرگ شیمیایی.

دولت‌ها همواره فشار زیادی برای یکسان‌سازی [توده‌ها] انجام می‌دهند. آنها می‌کوشند تا تکثر و تفاوت‌های فرهنگی را از میان بردارند. این فشارها به دلیل تمایل دولت به اتحاد ملی در برابر دشمنان داخلی و خارجی اعمال می‌شود. حتی لیبرال‌ترین دولت‌ها نیز می‌کوشند تا حیات اقلیت‌ها را، [به‌ویژه] در شرایط تنش‌زایی چون جنگ‌ها، سخت کنند. آنها همواره پشتیبان ارزش‌های ملی، منافع دولت و ادغام و تطبیق ارزش‌های دولتی هستند. چنین تلاش‌هایی نه‌تنها در مناسبت‌های شهروندی و سایر مناسک ملی مانند رخدادهای ورزشی و مذهبی ملی؛ که مهم‌تر از آن در تمامی شئون آموزش‌های ابتدایی حضور دارند.

دولت‌ها منبع مهم جنگ‌ها هستند، و نیز منبع مهمی برای جنگ‌های مهم؛ که بی‌شک نامطلوب‌اند اما ناگزیر فرض می‌شوند. آنها منابع اصلی، و تولیدکنندگان فن‌آوری‌ها و سلاح‌های جنگی مقاصد جنگ هستند. به‌طور تقریبی، هرچقدر دولتی قوی‌تر و «پیشرفته‌تر» باشد، بیشتر درگیر تولید و صدور سلاح خواهد بود. بدون حضور یک دولت، وجود هرگونه سلاح هسته‌ای محل تردید است و بدون چنین سلاح‌هایی، چشم‌اندازی از یک جنگ هسته‌ای در جامعه‌ای بدون دولت دور از ذهن خواهد بود.

دولت‌ها به طرق دیگری نیز چالش بر سر راه [برقراری] یک نظم جهانی مطلوب هستند. این‌که سازمان‌های قانون‌گذار بیشتر و تاثیرگذارتری در نظم جهان وجود ندارد، «عمدتاً به دلیل بی‌میلی دولت‌های ملی به تسلیم [بخشی از] قدرت خود و خطر سلطه دولت‌های قوی‌تر [بر این سازمان‌ها] است. اگر دولت‌های ملی در دیپارتمان‌هایی تخصصی حل می‌شدند، دلایل بسیاری وجود داشت که به حل شدن مشکلات جهانی از خلال این سازوکار تخصصی امیدوار بود.» (Burnheim, 1986: 221)

دو نتیجه فرعی از این بحث مستفاد می‌شود. نخست آن‌که دولت‌ها را نمی‌توان تنها از منظری تاریخی و به دلیل استقرار در شرایط کنونی‌اشان توجیه نمود. چیزهای نامطلوب زیادی مانند فاجعه‌های انسانی و طبیعی همچنان وجود دارند که فاقد توجیه یا حتی غیرمجازند. دوم آن‌که دولت‌ها را نمی‌توان حتی از منظری کاملاً فایده‌گرایانه توجیه کرد. زیرا دولت‌ها، با درنظر گرفتن هزینه‌هایی که دارند، چندان معامله سودمندی به نظر نمی‌رسند. این امر به‌ویژه در خصوص دولت‌های بدی صادق است که به دلایل سیاسی، به حبس و شکنجه اتباع خود می‌پردازند. منافع متقابل (چنین دولت‌هایی) کدام است؟ آیا [شرایط] ما حقیقتاً و به‌صورت قابل مشاهده‌ای بدتر خواهد شد اگر چنین دولت‌های بد و حتی نمونه‌های بهتر آنها را حذف کنیم؟ این‌طور به‌نظر نمی‌رسد، به‌ویژه آن‌که می‌دانیم بدون آنها هم می‌توانیم [به زندگی خود] ادامه دهیم. اما مجادلات به نفع دولت، همواره چهره‌ای از این چنین فایده‌گرایانه یا تاریخی ندارند.

دولت فاقد توجیهی مکفی است

دولت پدیده‌ای خود-توجیه‌کننده نیست. اما هیچ‌یک از مجادلات توجیهی آن نیز متقاعدکننده نیستند. یک نگرش شناخته‌شده، دولت را مسالمدار می‌داند، اما معتقد است دولت شیطنانی ضروری است. اما ایده مخالف آن درست‌تر به نظر می‌رسد: دولت هرچند شیطان است، اما ضروری نیست. لازم به تاکید است که ضرورت یادشده [توسط این نگرش] بسیار ضعیف است. زیرا [امروزه] با پیشرفت‌های چشمگیر حاصل شده در مدل‌سازی‌های منطقی و شبیه‌سازی‌های رایانه‌ای دنیاهای دیگر، تجسم جهانی سازمان‌مند بدون دولت مدرن بسیار ساده‌تر شده است.

بنابراین شکی نیست که این ضرورت، می‌باید حالتی عمل‌گرایانه‌تر داشته باشد. برای مثال یک الزام «اجتماعی-انسانی» که به ویژگی‌های انسان در شرایط خاص، اعوجاجات طبیعت بشری، اختلافات نامطلوب در موقعیت‌های دشوار و کم‌یابی‌های گسترده [منابع اساسی] بپردازد. مشخصاً هیچ‌یک از مجادلات موجود مدافع دولت چنین الزام عمل‌گرایانه‌ای را مد نظر قرار نمی‌دهند؛ بلکه به بر ساخت پیش‌فرض‌هایی محکم اما نامحتمل در خصوص خشونت نامتغیر در شرایط بدون دولت (شرایط طبیعی)، و نیز انگیزه‌ها و کنش‌های انسانی (خودخواهی شدید، خودمحروری، حرص و شخصیت به‌دفعات تحقیر شده او) می‌پردازند.

اخیراً تلاش‌های جدی محدودی برای توجیه دولت، خارج از مغلق‌گویی‌های مرسوم، صورت گرفته است. در ترتیبات نهادی [جوامع] معاصر، [وجود] دولت مسلم فرض شده است: به‌صورت امری بدیهی، همان‌گونه که خداوند در ترتیبات قرون وسطایی در نظر گرفته می‌شد. اما برخلاف خداوند – که شخصیتی نیک به او اطلاق می‌شد و به همین دلیل نگران قدرت‌گیری شیطان روی زمین بود- دولت [وجودی] مسالمدار شناخته می‌شود و با [مقام] مقابله با شیطان فاصله زیادی دارد. چنین پدیده مسالمداری نمی‌تواند بدیهی انگاشته شود. همچنین بحثی نظیر مباحث هستی‌شناختی خداوند نیز برای دولت قابل طرح نیست، زیرا ساختار سازمانی آن به‌گونه‌ای نیست که نمونه‌ای بهتر از آن قابل ارائه نباشد. چنین ابردولتی خارج از تخیل ناقص ایده‌آلیست‌های آلمانی وجود ندارد: تمامی دولت‌های موجود آشکارا و شدیداً ناکامل‌اند؛ تمامی دولت‌های ساخت بشر این‌چنین‌اند.

در نتیجه صنعتی‌شدن خود مفهوم دولت به عنوان بخش مورد توجه و مرکزی ترتیبات سیاسی مدرن، مسئولیت اثبات [حقانیت دولت] به‌صورت شگفت‌انگیزی بازگفته شده است. تلاش‌ها برای توجیه دولت به‌طرز چشم‌گیری ذهنی و دانشگاهی شده است و دیگر مساله‌ای اساسی محسوب نمی‌شود. بدین‌ترتیب، این تعهد بر دوش آنارشیست‌ها افتاده است که نشان دهند حیات اجتماعی می‌تواند بدون دولت هم به‌خوبی و نرمی امروز پیش برود.

همان‌گونه که آنارشیست‌ها [از اتهام] پیشنهاد روش‌هایی برای حیات اجتماعی خوب بدون دولت (بدون برنامه‌ریزی، در شرایط بدون دولت، به‌خوبی که تنها در افسانه‌ها قابل دست‌یابی است) میرا نیستند، طرفداران دولت نیز از اتهام توجیه دفاکتو ترتیبات دولت‌گرایانه، و در وهله نخست خود مفهوم دولت میرا نیستند. در این میان، تلاش‌هایی که برای توجیه دولت به عنوان یک الزام پراگماتیک صورت‌گرفته است، عمدتاً به یکی از صور زیر بوده است.

توجه‌گیری دولت، گاه به‌واسطه [مفهوم] بازسازی آرمانی یا بر اساس تجربیات سیاسی آموخته شده‌ای صورت می‌گیرد که سبب اسطوره‌ای را برای دولت و از خلال شرایط خیالی پیش از دولت در نظر می‌گیرد. مشهورترین نمونه‌های این ساخت، نظریات [مبتنی بر] قرارداد اجتماعی (نظیر هابز، روسو و تازه‌تر از آنها راولز⁶⁴) است که بر اساس آنها، افراد یک جامعه، درگیر قراردادی اجرایی می‌شوند که برای خود و اخلاقشان ناگزیر است و به تشکیل دولت، مقدمتا به عنوان ابزاری برای دفاع منجر می‌شود. در قرائت‌های جدیدتر، مباحث و چانه‌زنی‌های بیشتری به آن دسته از شرایط ایجابی اختصاص یافته است که انسان‌ها در آن بسیاری از ویژگی‌های میزبه خود را در قبال دستیابی به عدالتی نسبی از دست می‌دهند (Rawls, 1971).

اما دولت مدرن، با چنین شیوه طبیعی یا قراردادی به‌وجود نیامده است. اغلب آنها توسط فتوحات یا کلونیزاسیون [به جوامع] تحمیل شده‌اند و بیشتر بر زور نظامی مبتنی‌اند تا ایجاد سعادت و نور و حق انتخاب. نظریات سازمان آرمانی یا تواریخ اسطوره‌ای⁶⁵ نیز توجه چندانی برای این تنظیمات ایجاد شده در خصوص قدرت دولت ندارند. زیرا دولتی که از آن طریق به‌وجود آمده باشد، تصویری متفاوت با دولتی خواهد داشت که اکنون مردم تحت لوای آن با دشواری زندگی می‌کنند.

به هر حال، مباحث انجام شده توفیقی نداشته‌اند. از دیدگاه منطقی، این نظریات به‌صورت شگفت‌انگیزی گسستگی دارند و بر پیش‌فرض‌هایی قویا نامحتمل استوارند. شکی نیست که برخی از گسست‌ها را می‌توان با در نظر گرفتن پیش‌فرض‌های بیشتر برطرف نمود؛ اما باز هم این نظریات در مرحله سعی و خطا باقی می‌مانند. درحالی‌که دولت به فعالیت توجیه‌ناپذیر خود ادامه می‌دهد.

در مجموع، چنین نظریاتی ذاتا نشان‌گر ویژگی‌های نامربوط و حتی متناقض است. برای مثال، با تسلیم شدن به دولتی سیاسی به‌منظور حفظ امنیت، مشارکت‌کنندگان نهادی را خلق می‌کنند که برایشان به‌مراتب خطرناک‌تر از دیگرانی است که قدرت میانشان [به‌صورتی برابر] توزیع شده باشد. اگر آنها را آن قدر هوشمند بدانیم که درگیر قراردادی اجتماعی بشوند، باید این میزان از دانش را نیز برایشان در نظر بگیریم که بتوانند عواقب خلق چنین هیولایی را پیش‌بینی کنند و به همین دلیل از ایجاد آن چشم‌پوشی کنند.

نهائینا آن‌که این نظریات، حتی با انجام اصلاحاتی در آنها، نهادی را که از لحاظ قدرت و پیچیدگی ساختار مشابه دولت‌های مدرن باشد توجیه نمی‌کند. مباحث منجر به دولت به طور عام، تنها دولتی حداقلی را با قدرت‌های محدود حمایتی در نظر می‌گیرد. چنین دولت حداقلی، تولیدکننده آن حجم از کالا نیست که اقتصاد دانان کمتر سوسیالیست از دولت انتظار دارند. [این] مجادلات بی‌شک به چیزی مانند دولت‌های سرکوب‌گر و مجهز به انواع قدرت‌ها که گروه‌های کثیری از شهروندان را منقاد خود می‌سازند نمی‌انجامد. قدرت‌هایی که دولت به‌واسطه اقدامات استعمارگرانه و توجیه‌ناپذیر خود گردآورده است. از این منظر نیز، این مباحث شباهت‌هایی با بحث از خداوند دارند (Routley & Routley, 1982). مباحث خدانشناختی (در صورتی‌که نتیجه‌ای برایشان در نظر بگیریم) تنها به یک «آن⁶⁶» حداقلی منتهی می‌شوند: یک علت‌العلل، یک وجود کامل، یک طراح گیجانی، یک «ساعت‌ساز⁶⁷» یا چیزی شبیه آن. آنها نمی‌کوشند تا [شقوق] قدرت یا ویژگی‌هایی را به خداوند منسوب کنند.

کارکردهای ناگزیر دولت

رویکرد دوم در توجیه دولت، به کارکردهایی باز می‌گردد که دولت بر عهده دارد. دولت به این یا آن دلیل ضروری است. [از این منظر] به‌طور خاص، دولت برای بهینه‌سازی صیانت از منافع عمومی (از جمله، اما نه تنها منحصر به برقراری نظم عمومی) ضروری است. باید توجه داشت که این نوع از استدلال، نیازی به تبیین الزام ندارد. عملکرد دولت‌های ناسالم به روشنی نشان می‌دهد که جوامع، نه تنها بدون داشتن چشم‌اندازی بهینه از نفع عمومی، که به‌طور حتم با کمترین حد ممکن از چشم‌اندازی دولتی از چنین نفعی نیز می‌توانند به حیات خود ادامه دهند. تنها یک آرشیتست بی‌پروا می‌تواند تظاهر کند که دولت مدرن [حتی] رفته رفته به تخصیص بهینه منافع عام نزدیک می‌شود. دو مساله به ذهن متبادر می‌شود. نخست آن‌که تلاش‌های [صورت‌گرفته برای] توجیه دولت که به تخصیص بهینه می‌پردازند، به‌دلیل غیرواقعی بودن محتوح به شکست هستند. دوم آن‌که گزینه‌های آنارشیتی برای غلبه بر رقبای دولت‌محور خود نیازی به اطمینان از اختصاص بهینه منابع ندارند؛ تنها به چالش‌کشیدن دیدگاه ضعیف دولت‌گرایان در خصوص نفع عام کفایت خواهد کرد.

بیشتر مباحثی که به توجیه دولت بر اساس نقش آن در تامین منافع عمومی می‌پردازند، خود بر اساس دوگانگی⁶⁸ ناصحیح عمومی/خصوصی⁶⁹ پی‌ریزی شده‌اند که ریشه در فردگرایی دارد و بر اساس آن [بخش] خصوصی توسط افراد و سازمان‌های فردی اداره می‌شود و [بخش] عمومی توسط دولت. میان [این دو گروه] نیز سازمان‌های اجتماعی متعددی قرار دارند: باشگاه‌ها، اجتماعات، اتحادیه‌ها، جوامع، کلان‌ها⁷⁰، قبایل و نظایر آن (Buchanan, 1965; Pauley, 1967; McGuire, 1974). این سازمان‌ها نیز می‌توانند تامین‌کننده منافع عمومی برای بخش بزرگتری از جامعه باشند.

از آنجا که رشد دولت‌های مدرن، کم‌بیش با توسعه فردگرایی در حالات پویای مدرن خود هم‌زمان بوده است، طبیعی است که در بیشتر مباحث مربوط به دولت تنظیمات فردگرایانه قدرت‌مندی وجود دارد. یک گروه مهم از این مجادلات، دامن‌های از نظریات مبتنی بر «دو وجهی زندانی⁷¹» و از جمله «تراژدی عمومی⁷²» را شامل می‌شود (Hardin, 1982; Taylor, 1987). این مباحث این‌گونه تشریح می‌شوند: افراد، منفردا و بر اساس تنظیماتی از پیش تعیین‌شده (مبتنی بر نظریه بازی‌ها) عمل می‌کنند که این تنظیمات روابط آنان با دیگر افراد عملگر مستقل را نیز دربر می‌گیرد و محدود می‌سازد. این افراد، بعضا تصمیماتی غیربهبه‌ای اتخاذ می‌کنند یا درگیر فعالیت‌هایی غیربهبه‌ای می‌شوند، مگر آن‌که از سوی نیرویی

64 Rawls

65 Mythic Histories

66 That Which

67 Clock-Maker

68 Dichotomy

69 Public/Private

70 Clans

71 Prisoners' Dilemma

72 Tragedy of Commons

خارجی در مسیر خود قرار گیرند که به سرعت معادل دولت در نظر گرفته می‌شود. این مجادلات حتی در زمینه خود نیز عقیم و فاقد نتیجه‌گیری هستند (Taylor, 1982).

[حتی] بدون ارائه جزئیاتی در خصوص این مباحث با اهمیت نیز باید روشن باشد که دولت برای رفع مشکلات ناشی از عملکرد و رقابت افراد، نه ضروری و نه کار است. ناکار است از آن رو که تراژدی‌های عمومی می‌توانند به سهولت در حضور دولت نیز اتفاق بیفتند و حتی توسط فعالیت‌های دولتی تشویق نیز بشوند. غیر ضروری است زیرا روابط وابستگی متقابل میان افراد در موقعیت‌های دو وجهی یا تراژدی [های عمومی] می‌توانند به راه‌های مختلفی شناخته و حل شوند بدون آن‌که دولت وارد [کارزار] شود. برای مثال با به‌کارگیری مسیرهای ارتباطی، با فعالیت‌های اجتماعی، با مصالحه و داوری در سازمان‌های طراحی‌شده و نظایر آن. این [مساله] همچنین نشانگر آن است که آناشیسیم چگونه می‌تواند چنین دو وجهی‌هایی که نیازمند حل‌وفصل هستند را در غیاب دولت برطرف کند: به‌طور ویژه به‌واسطه ترتیبات جایگزین و ایجاد ساختارها و نهادهایی که به جای دولت کار کنند.

یکی از فریب‌های نظریه سیاسی مدرن در این موضوع تکراری نهفته است که دولت، با انحصار تمرکزگرایانه [قوه] قهر، برای تضمین نفع عام – و از جمله نظم عمومی- ضروری است. [اما] آن چیزی که ضروری به نظر می‌رسد و این نظریات انتقال می‌دهند، سازمان‌هایی تخصصی هستند که هر یک می‌باید مسئولیت این یا آن نفع عمومی را بر عهده گیرند. دلیلی ذاتی وجود ندارد که چرا جوامع نباید پیکره‌هایی تخصصی را تشکیل و تقنین کنند که در کنار هم (از طریق مذاکره و در صورت شکست در آن، داوری مراجع شناخته شده) تولید یا تامین منافع عمومی و از جمله کنترل جرایم آسیب‌زا را تضمین نمایند. هر کدام از این نهادها می‌تواند جایگاه خود را در جامعه بر اساس حمایت مردم، مثلاً از طریق به رسمیت شناخته‌شدنی دموکراتیک، به دست آورد. چنین نهادی می‌تواند اجرایی‌شدن پیشنهادات و تصمیمات خود را از طریق تحریم‌ها و سایر روش‌های مجاز پی‌گیری کند و در این میان، برای جلب مشارکت مردم، با دیگر نهادهای به رسمیت شناخته‌شده همکاری نماید (Burnheim, 1986: 221).

نمونه‌های بسیاری از چنین پیکره‌هایی در سراسر دنیا مشغول به فعالیت هستند. نمونه‌های موجود در ترتیبات پستی و ارتباطی، مورد توجه کروپتکین⁷³ بودند (Baldwin, 1970) و بسیاری در ادبیات دانشگاهی روابط بین‌الملل مدرن، به وجود موقعیت‌های بسیاری برای «همکاری تحت آناشیسیم»⁷⁴ معترفاند (Oye, 1986). نمونه دیگری که توجه بورنهایم⁷⁵ را به خود جلب نمود، ورزش جهانی است. آن‌گونه که او اشاره می‌کند، هریک از رشته‌های عمده ورزشی، نهادی بین‌المللی دارد که برای مسابله مختلف، از قوانین بازی گرفته تا مدیریت مسابقات قانون‌گذاری می‌کند. هرچند این پیکره‌ها به‌طور طبیعی با اختلافات و رقابت‌هایی روبه‌رو بوده‌اند، اما [هیچ‌یک] مساله مهمی نبوده‌اند. فراتر از آن، این سازمان‌ها علی‌رغم استفاده محدود از تحریم برای همراه کردن دیگران، به‌جای [اقدامات قهری] مثلاً حذف رقبا از مسابقات، معمولاً با موفقیت روبه‌رو بوده‌اند.

اصولی‌ترین کارکرد دولت: نظم عمومی و دفاع

در شرایط کنونی که دولت مستقر شده است، امکان نفی بسیاری از این جایگزین‌های اجتماعی وجود دارد. تحت فشار ایدئولوژیک عقل‌گرایی اقتصادی⁷⁶، دولت‌های منعطف کوشیده‌اند تا بخش عمده‌ای از آنچه تا پیش از این کارکردهای اصلی دولت محسوب می‌شد، مانند برطرف‌ساختن نیاز شهروندان به بهداشت و سرپناه راه، از طریق شرکتی‌کردن⁷⁷، خصوصی‌کردن⁷⁸ یا واگذاری از خود جدا کنند. اما در کمال شگفتی و علی‌رغم قابلیت‌های جادویی بازار، چند هسته اصلی از کارکردهای دولت مانند دریافت مالیات و تولید پول، دفاع و نظم عمومی همچنان مقام قدسی خود را حفظ نموده‌اند. هرچند مشاهده انتقال سازمان‌های اقتصادی از اختیار دولت به جامعه و از بخش عمومی به بخش خصوصی چندان دشوار نیست، اما مقوله‌هایی چون نظم عمومی، امنیت مالکیت و دفاع [همواره] از کارکردهای اساسی دولت محسوب شده‌اند؛ این‌ها مواردی هستند که کارکردهای یک دولت ناب و حداقلی محسوب می‌شوند و در مقابل هرگونه جرح و تعدیلی مقاومت می‌کنند. [اما] همیشه این‌گونه نبوده و نیازی هم نیست که این‌گونه باشد.

بحث قدرت‌مند دیگری که به دفاع از دولت می‌پردازد، از خاستگاه نظری مشابهی (تلفیقی از نظریات بازی و انتخاب عقلانی⁷⁹) ریشه می‌گیرد و دولت را به دلیل همین کارکردهای اساسی‌اش (برای مثال برای کنترل و محدودسازی جرایم اجتماعی و فساد) ضروری می‌داند. اما به هر حال می‌توان مشاهده نمود که این وجهه‌های حیات بشری در سایه تلاش‌های دولت از میان نرفته‌اند و بر این اساس سوال‌هایی در خصوص سطوح رواداری⁸⁰، نسبت‌های هزینه-فایده در سطوح مختلف کنترل و نظایر آن مطرح خواهد شد. همچنین می‌توان مشاهده نمود که دولت‌های معمول، نه‌تنها از کنترل فساد و جنایت بسیار فاصله دارند، که خود نیز به یکی از منابع عمده آن تبدیل شده‌اند. ساختار دولت با در نظر گرفتن قدرت، گستردگی و شخصیت ذاتی‌اش، خود تولیدکننده پلشتی‌های بسیاری است که از او انتظار رفع آن می‌رود.

دلایل مختلفی برای این امر وجود دارد. نخست آن‌که دولت ترجیح می‌دهد به حامی اخلاق میهن‌پرستانه⁸¹ مبدل شود و می‌کوشد اخلاقیات اقلیتی⁸² را که آسیبی به کسی وارد نمی‌کنند اما جنایت‌های بدون قربانی فرض می‌شوند را محدود سازد. این امر [خود] موجب دامنه‌ای از تعدیات درمانی، جنسی و دارویی می‌شود. از سوی دیگر دولت به دفاع از انحصارات تردیدآمیز خود می‌پردازد که موجب تعدیاتی در بانکداری، قمار، تفریحات

⁷³ Kropotkin

⁷⁴ Cooperation under Anarchy

⁷⁵ Burnheim

⁷⁶ Economic Rationalism

⁷⁷ Corporatization

⁷⁸ Privatization

⁷⁹ Rational Choice

⁸⁰ Tolerable Levels

⁸¹ Partisan

⁸² Minor Morality

و حوزه‌های دیگر می‌شود. همچنین دولت به برون‌دادهای اجتماعی از جمله نابرابری‌های اجتماعی و خصوصی‌سازی ثروت و منابع می‌پردازد که تعدیات اقتصادی را به همراه دارد.

آنارشسیسم‌ها متفقند که دولت و یگان‌های برقراری نظم و قانون آن، به‌عنوان عامل اصلی این تعدیات می‌باید از میان برداشته شوند. تفاوت [نظری] آنها در چیزی است که باید جایگزین آن بشود (یا حتی نشود). گونه‌های مختلف آنارشسیسم پیشنهادات مختلفی ارائه می‌کنند. در رویکردهای کمونیستی، با حذف نهاد پهن‌دامنه مالکیت خصوصی، این جرایم نیز حذف می‌شوند. در رویکردهای فردگرایانه، که گردآوری نامحدود دارایی‌ها را تحریم می‌کند، فراگردهایی برای صیانت از اموال [افراد] باید اندیشیده شود. در این‌جا نیز روش‌های کم‌هزینه‌تر از دولت اما تاثیرگذارتر از آن برای صیانت از دارایی‌ها وجود دارد. یکی از این روش‌ها آن است که به‌جای ائتلاف سرمایه‌ها در سازمان‌های ناکارآمد پلیسی، این منابع را در جای تاثیرگذارتری نظیر بیمه سرمایه‌گذاری کنیم. روش دیگر نیز برقراری امنیت اجتماعی، محلی یا منطقه‌ای است.

در خصوص سایر گونه‌های امنیت، مانند صیانت از قلمرو نیز، شرایط مانند صیانت از دارایی‌هاست: گونه‌های مختلف آنارشسیسم راهکارهای مختلف و متناسب با نظریات خود را پیشنهاد و بسط می‌دهند. گونه‌های اجتماعی و فردگرایانه، هر دو از منظری نهادی به این مساله می‌نگرند. در گونه‌های اجتماعی تاکید بر استفاده از گروه‌هایی است که تنها برای صیانت از قلمرو مسلح شده‌اند و در دیدگاه فردگرایانه، استفاده از شرکت‌های دفاعی پیشنهاد می‌شود.

هیچ جایگزین عملی [برای دولت] وجود ندارد

[این نظر] بیشتر از آن‌که توجیهی برای دولت باشد بهانه‌ای برای آن است. اما با این‌حال، طرفداران دولت به شدت بر آن تکیه می‌زنند. آنها تاکید می‌کنند که آنارشسیسم در عمل امکان‌پذیر نبوده است، و بر این اساس، آنرا ناکارا می‌دانند. هیچ‌کدام از این مفروضات درست نیست. به نظر می‌رسد [آنارشسیسم] پیش از دوران مدرن در برخی نواحی آمریکا و اقیانوسیه به‌خوبی کار کرده است. از زمان ظهور دولت‌های مدرن، فرصت‌های بسیار محدودی برای اداره جامعه در سطح ملی به آن داده شده است، اما در سطح فراملی، همچنان به خوبی عمل می‌کند (Luard, 1979: 163).

براساس مباحثات منطقی، جوامع ابتدایی می‌توانسته‌اند بدون داشتن ساختار یا سازمانی دولتی بر مشکلات خود فایز آیند، هرچند این بحث در خصوص جوامع صنعتی و عملیاتی امروز محلی از اعراب ندارد. جامعه آنارشسیستی در دوران معاصر موفق نبوده‌است. پاسخ مختصر به این بحث، آن است که به‌جز مواردی نادر، هیچ‌گاه به آنارشسیسم فرصت موفقیت داده نشده است. موقعیت‌های بسیار اندکی برای تجربه اجتماعی در جوامع مدرن دولت‌محور وجود دارد. فراتر از آن، در محدود مواردی که جوامع آنارشسیستی فرصت رشد پیدا کرده‌اند (مانند دوران کوتاهی در اسپانیای پیش از سرکوب)، بعضاً عملکرد نسبتاً خوبی داشته‌اند.

در سطح بین‌المللی، آنارشسیسم در بسیاری از حوزه‌های به خوبی عمل کرده است. ترتیبات کار: در این حوزه آنارشسیسم بسیار خوب، اما نه در حد ایده‌آل عمل کرده است. نظم جهانی آنارشسیستی است زیرا در آن حکومتی قهری یا بدنه سیاسی اقتداری تحت پشتیبانی نیروهای جبری وجود ندارد. نظم جهانی مثالی روشن از آنارشی است. این [مثال] نمونه مشخصی را در برابر نظریات کسانی چون هابز در خصوص نیاز به سازمانی طراحی شده مانند دولت قرار می‌دهد (Oye, 1986).

اما نظم جهانی نیز تغییرات زیادی را می‌طلبد. به همین دلیل، درخواست‌های بسیاری برای تغییر در نظم جهانی و تبدیل آن به این یا آن حالت همواره وجود داشته است. اما مباحث متقاعدکننده‌ای نشان می‌دهند که نظم بین‌المللی به دلیل قدرت و مداخلات دولت‌ها این‌گونه نامطلوب است. توصیه معمول برای بهبود نظام جهانی، ایجاد سازمان‌های قدرت‌مندتر بین‌المللی است. اما پیشنهادی جایگزین که بر اساس آسیب‌شناسی نظم جهانی می‌تواند به همان اندازه تاثیرگذار باشد، نسخه‌ای آنارشسیستی است که تحلیل دولت و الغای سلطه آن را طلب می‌کند.

برای آزمایش عملی این ایده، هم‌اینک فضایی بیرون از دولت‌ها وجود ندارد. زمانی فضاهایی در دنیا و برای آزمایش‌های قابل دست‌رسی سیاسی و امتحان مجادلات مختلف وجود داشت. ما امروزه در دولتهایی بزرگ و لبریز از جمعیت محبوس شده‌ایم که حتی برای حرکت و نه آزمایش راه‌های جدید، فضایی محدود در اختیار ما قرار می‌دهند. اما به هر حال، فضای در میان دولت‌های لیبرال‌تر برای آزمایش‌هایی محدود وجود دارد و با توسعه قدرت و دقت رایانه‌ها، دامنه‌ای رو به گسترده‌گی برای مدل‌سازی و شبیه‌سازی پیش‌روی ماست. بیشتر آزمایش‌ها با ترتیباتی در حد کمون‌های کوچک صورت گرفته‌است. آن‌چه از آزمایش‌ها به دست آمده این نکته است که ترتیبات کمونیستی نمی‌توانند برای مدتی طولانی ادامه یابند مگر آن‌که اعضای کمون شدیداً به یک ایدئولوژی متعهد باشند. اما سایر ترتیبات در صورتی‌که به آنها فرصت داده شود، کم‌بیش به خوبی عمل کرده‌اند.

چنین گفته می‌شود که «با حذف دولت، نظام ضمانت‌کننده نهایی نخواهد داشت». این نظر زمانی در مورد خداوند نیز گفته می‌شد. اما چه‌کسی باید این ضمانت‌کننده را ضمانت کند؟ دولت می‌تواند یک بانک یا یک شرکت بیمه را تضمین کند؛ اما دولت‌خود نیز امکان سقوط دارد.

مفوله دیگری نیز در خصوص شخصیت یک ضمانت‌کننده وجود دارد. در خداشناسی، شرایطی در نظر گرفته می‌شود تا از قدرت خدایان اطمینان حاصل شود. اما در مورد دولت هیچ تضمینی وجود ندارد که ضمانت‌کننده نهایی خود فاسد، ظالم، بی‌رحم و بی‌صلاحیت نباشد. اگر در روابط اجتماعی نمی‌توان بدون قوه قهریه به تضمینی دست یافت، چنین ضمانت‌های قهری هم نمی‌توانند جندان مفید فایده باشند.

راه‌های رسیدن به آنارشسیسم: مسیرهای قدیمی و داده‌های جدید

آنارشسیسم هرچند از لحاظ نظری پابرجاست، اما به‌صورتی عملی به‌سختی قابل دستیابی است. زیرا دولت‌ها، امروزه به صورت گسترده‌ای استقرار یافته‌اند و گروهی از آن خود تشکیل داده‌اند. اما به هر حال فرصت‌هایی برای سرنگونی آنها به وجود می‌آید. به‌خصوص شرایط بحرانی موقعیت‌های بسیار مناسبی را فراهم می‌آورند که می‌باید مورد استفاده قرار گیرد؛ زیرا تضمینی برای تکرار آنها وجود ندارد. یک گروه آنارشسیستی آماده، سازمان‌دهی لازم را انجام می‌دهد و سپس در زمان مناسب یورش می‌آورد. اما چنین موقعیت‌ها و مسیرهای انقلابی مخاطره‌آمیز تنها یک گزینه برای تغییر محسوب می‌شوند. همان‌گونه که دامنه‌ای از نظریات و چشم‌اندازهای آنارشسیستی وجود دارد، دامنه‌ای مشابه نیز از راه‌های رسیدن به آنارشسیسم وجود دارد. تصویر ۲ صورتی اجمالی از راه‌های ممکن را نشان می‌دهد.

راه‌ها	تحولی	انقلابی
درون‌دولتی: تنظیمات درون دولت	عملیات عموماً کند یا اصلاحی با بهره‌گیری از	معمولاً عملیاتی سریع با بهره‌گیری از

مسیرهای موجود مانند کودتاها، نافرمانی‌ها و ...	کانال‌های سیاسی موجود	
عملیات مبتنی بر حضور یا مداخله خارجی: چانه‌زنی‌ها، مداخله نظامی، تحریم‌ها و ...	ایجاد سازمان‌های جایگزین و انتقال ترتیبات دولتی	برون دولتی

آنارشسیسم تکثرگرا جبری برای نفی راه‌های سیاسی و سازمانی برای رسیدن به آنارشسیسم یا اهداف آنارشسیستی ندارد. دولت ممکن است با مشاهده رفتار خود در قبال مردم، محیطزیست یا همسایگان خود، رفته‌رفته به سمت آنارشسیسم تمایل پیدا کند. همچنین ممکن است نرمش بیشتری داشته باشد و مانع‌تراشی مشخصی در قبال فعالیت‌های سیاسی آنارشسیستی نکند. علاوه بر آن ممکن است دولت‌هایی کمتر مسلط، فضاهایی حیاتی را برای فعالیت‌های آنارشسیستی، چه در حوزه سبک زندگی و چه در حوزه ایجاد سازمان‌ها و ساختارها و حتی جایگزینی ساختارهای آنارشسیستی با آنها، باز بگذارد.

اما به هر حال، راه‌های اصلی آنارشسیستی، خارج از حوزه سیاست جدلی قرار دارد. این راه‌ها در وهله نخست، تعویض^{۸۳} عملیات و کارکردهای دولت را با ترتیبات دیگری که درون قلمرو تحت سلطه همان دولت ساخته و پرداخته می‌شوند در بر می‌گیرد. انجام موفقیت‌آمیز چنین تعویضی، صرف‌نظر از شرایط آرمان‌شهری مستلزم رویارویی با دولت خواهد بود. سایر راه‌ها، به برخوردهای مستقیم بیشتر با دولت و روش‌های انقلابی می‌انجامد و از مسیر *اقدام مستقیم*^{۸۴} علیه دولت و فعالیت‌های آن انجام می‌شود. تغییرات هدف‌محور از طریق اقدام مستقیم، هم نیازمند برنامه‌ریزی و هم نیازمند جنبشی است که آن برنامه‌ها را به پیش برد. ایده [کنش] خودبه‌خودی، به‌عنوان یک دیدگاه رقیب، هنوز در برخی از محافل آنارشسیستی طرفدارانی دارد و مشتعل‌ساختن ناگهانی خشم توده‌های ناراضی را تعقیب می‌کند.

متأسفانه، امروزه حتی در بدترین دولت‌ها نیز به ندرت می‌توان شاهد برنامه‌ریزی‌های آنارشسیستی بود؛ و بدتر از آن این‌که جنبش‌های آنارشسیستی نیز به ندرت دیده می‌شوند. آنچه در بحران‌های کنونی پیش‌روی دولت به تماشا گذاشته می‌شود، تنها باعث از ریخت‌افتادن آنارشسیسم می‌شود. بی‌شک زمینه‌های مناسبی برای مداخله آنارشسیسم در این شرایط بحرانی وجود دارد: برای مثال، از طریق تأثیرگذاری و سازمان‌دهی گروه‌های فعال ناراضی و بارورساختن آنها.

آنچه امروزه به روشنی دیده می‌شود، جنبش‌های فزاینده‌ای است که تکنیک‌های اقدام مستقیم را در دستورکار قرار داده‌اند و دارای بخش‌های اساسی آنارشسیستی می‌باشند. این جنبش‌ها به‌شدت با آنارشسیسم اجتماعی قابل انطباق هستند (Martin, 1980; Routley & Routley, 1980; Dobson, 1990). فرصت درخشان آنارشسیسم اجتماعی در دوران معاصر، بسیج‌کردن این جنبش‌ها و فعال‌سازی آنارشسیسم نهفته آنهاست. این امید بزرگی برای آینده است (Callenbach, 1982).

⁸³ Substitution

⁸⁴ Direct Action

- Baldwin, R. N., ed.: Kropotkin's Revolutionary Pamphlets (New York: Dover, 1970).
- Bookchin, M.: Remaking Society (Boston, Mass.: South End Press, 1989).
- Buchanan, J. M.: 'An economic theory of clubs', *Economica*, 32 (1965), 1–14.
- Burnheim, J.: *Is Democracy Possible?* (Cambridge: Polity Press, 1985).
- —: '—Democracy, nation states and the world system', *New Forms of Democracy*, ed. D. Held and C. Pollitt (London: Sage, 1986), pp. 218–39.
- Callenbach, E.: *Ecotopia Emerging* (New York: Bantam New Age, 1982).
- Carter, A.: *The Philosophical Foundations of Property Rights* (Brighton: Harvester Wheatsheaf, 1989.)
- Clark, J.: *The Anarchist Movement* (Montreal: Black Rose Books, 1984).
- Dahl, R.: *Democracy and Its Critics* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1989).
- Dobson, A.: *Green Political Thought* (London: Unwin Hyman, 1990).
- Dryzek, J. S.: *Rational Ecology* (Oxford: Blackwell, 1987).
- Dunn, J. M.: 'Relevance logic and entailment', *Handbook of Philosophical Logic*, vol. 3, ed. D.
- Gabbay and D. Guenther (Dordrecht: Reidel, 1986), pp. 117–224.
- Feyerabend, P.: *Against Method* (London: NLB, 1975).
- Friedman, D.: *The Machinery of Freedom* (New York: Harper, 1973).
- Gough, J. W.: *The Social Contract: A Critical Study of Its Development* (Oxford: Clarendon Press, 1936).
- Gramsci, A.: 'The intellectuals' and 'The modern prison', in *Selections from the Prison Notebooks*, ed. Q. Hoare and G. N. Smith (New York: International Publishers, 1971).
- Hardin, R.: *Collective Action* (Baltimore, Md.: Resources for the Future, 1982).
- Hayek, F. A.: *Denationalization of Money* (London: Institute of Economic Affairs, 1976).
- Held, D. and Pollitt, C.: *New Forms of Democracy* (London: Sage, 1986).
- Holterman, T. and van Mooreseveen, eds: *Law and Anarchism* (Montreal: Black Rose, 1984).
- Lehning, A.: 'Anarchism', *Dictionary of the History of Ideas*, ed. P. P. Weiner (New York: Charles Scribner's Sons, 1968), pp. 70–6.
- Luard, E.: *Socialism without the State* (London: Macmillan, 1979).
- Mannison, D. et al., eds: *Environmental Philosophy* (Canberra: Research School of Social Sciences, Australian National University, 1980).
- Martin, B.: *Changing the Cogs* (Canberra: Friends of the Earth, 1980).
- McGuire, M.: 'Group segregation and optimal jurisdictions', *Journal of Political Economy*, 82 - 112(1974)
- McLean, I.: *Democracy and New Technology* (Cambridge: Polity Press, 1989).
- Miller, D.: *Anarchism* (London: Dent, 1984).
- Mitrany, D.: *The Functional Theory of Politics* (London: Martin Robertson, 1975).
- Naess, A. et al.: *Democracy, Ideology and Objectivity* (Oslo: Oslo University Press, 1956).
- Nozick, R.: *Anarchy, State and Utopia* (Oxford: Blackwell, 1974).
- Oye, K., ed.: *Cooperation under Anarchy* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1986).
- Pauley, M. V.: 'Clubs, commonality and the core: an integration of game theory and the theory of public goods', *Economica*, 35 (1967), 314–24.
- Proudhon, P. J.: *Qu'est-ce-que la propriété?* [What is Property?] (Paris, 1840).
- —: *General Idea of the Revolution in the Nineteenth Century*, trans J. B. Robinson (London: Freedom Press, 1923).
- Rawls, J.: *A Theory of Justice* (Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1971).
- Ritter, A.: *The Political Thought of Pierre-Joseph Proudhon* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1969).
- —: *Anarchism: A Theoretical Analysis* (Cambridge: Cambridge University Press, 1980).
- Rothbard, M. N.: *Power and Market – Government and the Economy* (Kansas City: Sheed Andrews and McMeel, 1977).

- Routley, R. and Routley, V.: 'Social theories, self-management and environmental problems', in *Environmental Philosophy*, ed. D. Mannison et al. (Canberra: Research School of Social Sciences, Australian National University, 1980).
- '—The irrefutability of anarchism', *Social Alternatives*, 2, 3 (1982), 21–9.
- Sale, K.: *Human Scale* (New York: Coward, Cann & Geoghegan, 1980).
- Sharp, G.: *Civilian-Based Defense* (Princeton, NJ: Princeton University Press, 1990).
- Spretnak, C. and Capra, F.: *Green Politics* (Santa Fé, N. Mex.: Bear & Co., 1984; rev. edn, 1984).
- Sylvan, R.: *Universal Purpose, Terrestrial Greenhouse and Biological Evolution*, Research Series in the Fashionable Philosophy No. 4 (Canberra: Research School of Social Sciences, Australian National University, 1990).
- Sylvan, R. and Bennett, D.: *On Utopias, Tao and Deep Ecology*, Discussion Papers in Environmental Philosophy No. 19 (Canberra: Research School of Social Sciences, Australian National University, 1990).
- Taylor, M. J.: *Community, Equality and Liberty* (Cambridge: Cambridge University Press, 1982).
- '—Anarchy and Cooperation (London: Wiley, 1976); 2nd edn as *The Possibility of Cooperation* (Cambridge: Cambridge University Press, 1987).
- Tyler, T. R.: *Why People Obey the Law* (New Haven, Conn.: Yale University Press, 1990).
- Wolff, R. P.: *In Defense of Anarchism* (New York: Harper & Row, 1970).
- Woodcock, G.: *Anarchism* (Harmondsworth: Penguin Books, 1962).